

درهوای حوا

روایتی از یار تاب موقعیت اجتماعی زنان در شعر پارسی

● اشرف چیتگر زاده



بِنَامِ اُونِدِ جَانِ وَشَوْ

٧٢١٩٦

کتابخانه ملی ایران

درهوای حوا

روایتی از بارت اتاب موقعیت اجتماعی زنان در شعر پارسی

● اشرف چیتگر زاده



نتیرفند

سرشناسه	چیتگرزاده، اشرف - ۱۳۹۲
عنوان و نام پدیدآور	در هوای حوا : روایتی از بازتاب موقعیت اجتماعی زنان در شعر پارسی / اشرف چیتگرزاده.
مشخصات نشر	تهران: ترند، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری	۲۷۰ ص.
شابک	۹۷۸-۳۲-۵۹۶۳-۶۰۰-۹
وضعيت فهرست نويسى	فilia
يادداشت	كتابنامه: ص. ۲۹۳.
عنوان دیگر	روایتی از بازتاب موقعیت اجتماعی زنان در شعر پارسی.
موضوع	زنان -- شعر
موضوع	زنان -- ایران -- وضع اجتماعی
موضوع	شعر فارسی -- تاریخ و نقد
موضوع	شعر فارسی -- قرن ۱۴ -- تاریخ و نقد
رده بندی کنگره	۱۳۹۴ / ۳۵۵۵ PIR ۹ ج ۹ / ۸۱/۰۰۹۳۵۲۰۲۲
رده بندی دیوبی	۴۱۰۰۸۰
شماره کتابشناسی ملی	تلفن: ۰۹۱۲۰۳۸۰۸۶۸-۵۶۹۵۵۴۴۱



نترترفند
TARFAND BOOKS

تلفن: ۰۹۱۲۰۳۸۰۸۶۸-۵۶۹۵۵۴۴۱

در هوای حوا

مؤلف: اشرف چیتگرزاده

طراح جلد یاشار عبداللهزاده

نوبت چاپ نخست ۱۳۹۵ • شمارگان ۵۰۰ نسخه

قیمت ۲۱۰۰۰ تومان • شماره نشر ۱۴۰

شابک -۸ -۳۲ -۵۹۶۳ -۶۰۰

© حق چاپ: ۱۳۹۵، نشر ترند

فهرست

۵	سرسخن
۱۱	فصل اول: زن در اساطیر
۱۱	زن در اساطیر
۱۱	به دنبال رهیافتی نو برای معضلی تاریخی
۲۵	روایت مردانه از آفرینش زن
۳۳	فصل دوم: بررسی فرهنگی موقعیت زنان
۳۳	بررسی فرهنگی موقعیت زنان
۳۴	ریشه‌های پدرسالاری و مردسالاری در فرهنگ ایران.
۳۷	سیمای زن در ادبیات منظوم پیشین
۳۸	تحقیر زنان
۶۰	جنسیت و پدیده تبعیض
۶۹	نگرش بدینانه زنان و مردان به یکدیگر
۸۲	حجاب
۱۰۲	تعدد زوجات
۱۱۲	پند و اندرز به زنان در گفتمان مردسالارانه
۱۲۰	زن و خرافات
۱۲۵	شعر؛ عرصه تجلی گاه آزادانه روح زنانه
۱۳۱	زودبازی و ساده‌انگاری: «فقدان تجربه در کنش‌های اجتماعی»
۱۳۹	جنبیش زنان
۱۶۱	فصل سوم: بررسی معضلات اجتماعی زنان
۱۶۱	بررسی معضلات اجتماعی زنان
۱۶۱	میزان مشارکت و بهره وری
۱۶۲	زن و فقر؛ فقر وزن

۱۷۷	پیامدهای ازدواج در زندگی زنان
۱۹۲	زنان بیوه، میراثدار فقر و تنهایی
۱۹۷	اعتباد سوزاننده خرمن آرزوها
۲۰۱	زنان و کودکان قربانیان اصلی جنگ
۲۰۴	ترک همسران
۲۱۰	دختران نایبنا
۲۱۳	فصل چهارم: زنان و ناهنجاری‌های رفتاری
۲۱۳	زنان و ناهنجاری‌های رفتاری
۲۱۴	زنان روپسی
۲۲۸	زنان معتاد
۲۴۱	فصل پنجم: زنان و قوانین ناعادلانه
۲۴۱	زنان و قوانین ناعادلانه
۲۴۷	فصل ششم: غربت زنان
۲۴۷	غربت زنان
۲۴۷	ترانه‌های غمگنان
۲۵۲	عشق محدوده ممنوعه زنان
۲۵۷	نهایی
۲۶۵	کتاب‌نما

سرسخن

«مسئله» (Problem) در تعریف عام، هر موقعیتی است که با ذهنیت فردی یا جمعی تطابق نداشته باشد. در تعریف دقیق‌تر، مسئله، هنگامی مسئله است که در هر زمینه اجتماعی، شمار زیادی از مردم، باور داشته باشند که فاصله انکارناپذیری میان واقعیت‌ها و آرمان‌ها وجود دارد؛ به عبارت دیگر باور داشته باشند که این فاصله را می‌توان با یک اقدام جمعی آز میان برد. بنابراین تعریف، «مسئله در درون خود حکایت از وجود تصور ذهنی خاصی از یک واقعیت عینی دارد؛ تصوری که از فاصله‌ای غیرقابل قبول میان «آنچه هست» و «آن چه باید باشد» حکایت می‌کند. «مسئله» امری ذهنی - عینی (subjective-objective) است، از این رو ممکن است یک واقعیت از نظر فرد یا جامعه‌ای مسئله باشد اما فرد یا جامعه دیگری آن را مسئله نداند.

بنابر آنچه گفته شد، اگر زنان جامعه و کسانی که به تأمل و بررسی درباره موقعیت زنان می‌پردازند و معمولاً نظریاتشان از اعتبار اجتماعی برخوردار است، وضعیت زنان را بهنجار و طبیعی تلقی کنند، مسئله‌ای به نام «مسئله زنان» وجود نخواهد داشت. اما اگر «تعداد قابل ملاحظه‌ای» از مردم به وجود چنین مسئله‌ای باور داشته باشند. آن گاه باید وجود آن را به رسمیت شناخت. (علی رضا علوی تبار، «مسئله زنان در ایران»، زنان، ش ۵۶: ۴۴)

در جامعه کنونی ما، «مسئله زنان» به دلیل مشکلات بیشمار آنان به رسمیت شناخته شده است.

اگر تاریخ ایران را به دو بخش عمده قبل از اسلام و بعد از اسلام تقسیم کنیم، در خصوص دوران بعد از اسلام می‌توان به سه دوره مهم تاریخی اشاره کرد: ۱- از زمان ورود اسلام تا عصر صفویه، ۲- از صفویه تا مشروطیت-۳- از مشروطیت تا امروز، این بخش را می‌توان به دو دوره محدودتر: از مشروطیت تا انقلاب ۵۷ و از انقلاب ۵۷ تا امروز تقسیم کرد. آنچه از خلال این دوره‌های تاریخی به دست می‌آید، آنکه میراث فرهنگی ما در هیچ یک از این دوره‌های تاریخی عاری از برداشت‌های خاص درباره مسئله زن نبوده است. اما می‌توان گفت که در دوران معاصر است که نوع نگاه و رویکرد به زن، علاوه بر وجود منفی، وجود مثبت می‌یابد و مفاهیم نوینی به قصد جلب و جذب مشارکت بیشتر زنان در مناسبات فرهنگی و اجتماعی ایران در اجتماع مطرح می‌شود.

بنابراین بحثی با عنوان «مسئله زنان» از دوران مشروطیت به بعد در محافل روشنفکری مطرح شده و در نوشه‌ها و آثار مختلف باقی مانده است.

در میان آثار پدید آمده از مشروطه به بعد، اثری که مقوله مورد نظر در آن به گونه‌ای گستردگی و همه جانبه بررسی شده باشد، وجود ندارد، هرچند نویسنده‌گانی همچون محمدعلی جمالزاده، جلال ستاری و ... هریک به نوعی در این راه تلاش کرده‌اند و آثار گران‌بهایی از خود به جای گذاشته‌اند که برای پژوهش‌گران نوپا و بی‌تجربه، گوهرهایی ارزشمند و ارج گذاشتنی به شمار می‌روند.

هر نوع نگاه و رویکرد مثبت یا منفی به «مسئله زنان»، ریشه در اقتضایات اجتماعی و فرهنگی جوامع دارد و نقش فرهنگ در این زمینه بسیار حائز اهمیت است. در واقع فرهنگ مجموعه‌ای است از آداب و رسوم، اعتقادات، سنت‌ها و باورهایی که در طی سالیان طولانی در جامعه شکل گرفته و نقش آن در زندگی انسان‌ها به قدری است که هیچ اندیشه‌ای بدون تأثیرپذیری از آن قوام نمی‌یابد.

به گمان نگارنده، نگاه جامعه ما به زن، ریشه در اعتقادات و باورهای بسیار کهن و دیرپا در فرهنگ و ادبیات سرزمین ما دارد. بنابراین برای شناخت و تغییر تدریجی

این باورها، رجوع به میراث فرهنگی مان امری ضروری است. از این رو باید با شناخت باورها و سنت‌های مثبت و منفی جامعه، آنها را از لابه‌لای هزارتوی تاریخ و فرهنگ جامعه استخراج کرد و سپس در پرتو آگاهی وجود مثبت آن را بازجست و آن‌گاه برای تغییر باورهای منفی و تلقی‌ها و عملکردهای نادرست تلاش کرد. در این راه ابتدا باید ریشه‌های تاریخی این باورهای نادرست در بطن و متن جامعه و اذهان مردم را باز شناخت و سپس با آگاهی و روش‌هایی مناسب برای از میان برداشان اقدام کرد.

در این تحقیق تلاش بر آن بوده است تا مسئله زن از خلال شعر معاصر مورد بررسی قرار گیرد که برای نیل به این مقصود، حدود ۱۵۰ کتاب مربوط به ادوار گوناگون تاریخ اجتماعی و ادبی ایران مطالعه شده و از خلال آنها، حدیث زندگی زنان ایرانی، آن‌چنان که در اشعار شاعران به نظم کشیده شده؛ گردآوری و سپس به تشریح و نقد آنها پرداخته شده است. التزام به سبک کار پژوهش و به کارگیری اسلوب‌های روشمند، هرچند این اثر را در سطح دانشگاهی و مدار علمی سوق داده، سبب محدودیت‌هایی در فرایند تحقیق شده است.

پژوهش نامه حاضر در هفت بخش است:

در فصل نخست، به بررسی نقش زن در اسطوره و روایت مردانه از آفرینش برای رهیافتی نو جهت آگاهی هرچه بیشتر در خصوص این معضل تاریخی پرداخته شده است. در فصل دوم، به بررسی موقعیت فرهنگی زنان پرداخته شده است. زمینه‌ها و بن‌مایه‌های سنتی و مردسالار در جامعه‌ما، تار و پود حیات اجتماعی و حتی زندگی خصوصی زنان را تحت تأثیر قرار داده است و فرهنگ اجتماعی ما را مشحون از نابرابری و تبعیض کرده است که در این باره می‌توان به تحقیر زنان، بینش مردسالار و تبعیض‌آمیز در خصوص فرزندان دختر، نگرش منفی زن و مرد نسبت به یکدیگر، سنت پند و اندرزدهی نشأت گرفته از فرهنگ استبدادی، ساده انگاری‌های زنان، حجاب، تعدد زوجات، خرافات، محدودیت زنان در بیان آزادانه افکار و احساسات عاشقانه، جنبش زنان و پدیده‌هایی از این دست اشاره کرد. در ورای این واقعیت‌ها که به نظم در آمدۀ‌اند، همواره می‌توان به ریشه‌های این مشکلات که دارای خصلتی

فرهنگی و اجتماعی است، اشاره کرد و در پی پاسخی مناسب به این معضل ریشه‌دار برآمد. در گام نخست باید ریشه این فرهنگ زن‌ستیز را در تخریب‌های فرهنگی و مذهبی چند هزار ساله ما و ایرانیان جستجو کرد، در آنجا که نگرش سنتی- مذهبی نهادینه شده ما، زن را موجود پست‌تر، کم‌ارزش‌تر و مادون تلقی کرده است. «بزرگ‌ترین و قوی‌ترین و ریشه‌دارترین عوامل فرهنگی و تربیتی که این حالت ذلت پذیری را در ما پدید آورده و شخصیت انسانی و اجتماعی ما را به کلی فلجه است دو عامل است: یکی ادبیات و دیگری مذهب ما ». (شريعتی، با مخاطب‌های آشنا، ۱۵) که مراد وی از ادبیات، فرهنگ تداوم یافته و تحریف شده تاریخی در میان ملت ماست.

در فصل سوم به جایگاه اجتماعی زنان از دیدگاه شاعران معاصر پرداخته شده است. در این بخش اشاره شده است که زنان یا از حضور در این عرصه مهم اجتماعی محروم بوده‌اند و یا در صورت مشارکت، به طور عام، به کارهای مشقت بار و سخت روی آورده‌اند. این مسئله به نوعی ناظر بر بی‌عدالتی‌های موجود مبنی بر توزیع نابرابر سهم زنان و مردان در حوزه‌های مشارکت اجتماعی است؛ سهم نابرابری که زنان را از راهیابی به حوزه کلان مدیریت اقتصادی و عرصه‌های تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری، به کلی محروم کرده است. در این فصل به بررسی فقر زنان، پی‌آمدهای ازدواج بر زندگی آنان، تشریح دو مفهوم «تفاهم» و «سازش» و تفاوت‌های بین آنها پرداخته شده است که با توجه به محدوده تنگ آزادی و انتخاب زنان در همسرگزینی و یا همسرپذیری و به محقق رفتن «حق انتخاب همسر» و تن دادن به ازدواج ناآگاهانه یا اجباری، در کنار «محرومیت از حق طلاق»، «محرومیت از حق سربرستی فرزند» در صورت طلاق داده شدن توسط همسر، گوشه‌هایی از پیامدهای ازدواج‌هایی این چنینی در زندگی زنان در این تحقیق بازگو شده است. از دیگر مسائلی که در این فصل به آنها اشاره شده می‌توان از مشکلات زنان بیوه، اعتیاد مردان و تأثیر آن بر زندگی زنان و فرزندان، تأثیر جنگ بر زندگی زنان و مشکلات اقتصادی و عاطفی ناشی از آن، خشونت علیه زنان که شامل خشونت جسمی، جنسی و روانی است، رها شدن از سوی همسران‌شان بدون عذر موجه، مسائل و مشکلات دختران نایینا و بی‌توجهی به مسائل آنان و ... نام برد.

در فصل چهارم به بررسی ناهنجاری‌های رفتاری زنان پرداخته شده است. ناهنجاری‌هایی که از عناصر منحص فرهنگی مایه گرفته و یا محصول موقعیت و حشتیاک اقتصادی- اجتماعی آنان است. هرچند این دو عامل در گستره زیست اجتماعی ما، از میلیون‌ها انسان طعمه می‌گیرد و دامنه آن فقط به زنان محدود نمی‌شود. به دلایل متعدد فرهنگی- اجتماعی، قربانیان زن در این میان در وضع اسفبارتری قرار گرفته‌اند که انعکاس آن در کلام شاعران بس خوشنده است. پاسخ مناسب به این ناهنجاری‌ها و مهار آنها هرچند دامنه‌ای فراجنسبتی می‌طلبد و از جوانی فقط به زنان اختصاص نمی‌یابد، اما بنا به موقعیت ویژه زنان در جامعه ما در رویارویی با این ناهنجاری‌ها باید راهکارهای طریف و معینی را در نظر گرفت فی‌المثل وضع زنان روسی و یا زنان معتمد را می‌بایست با توجه به موقعیت آنان در مناسبات فرهنگی- اجتماعی ایران مورد بررسی قرار داد.

در فصل پنجم به بررسی وضع زنان در برابر قوانین ناعادلانه از زبان شاعران پرداخته شده است؛ آنجا که آدمی مورد ستم قرار می‌گیرد، می‌بایست به عدالت‌خانه پناه ببرد، اما درین از آن جامعه‌ای که روح قوانین، مأمن بی‌عدالتی باشد. برای نمونه، زنی که در ازدواج خود شکست خورده و پی‌آمدهای ناعادلانه بسیاری را در عنفوان جوانی برجان خریده است و چاره‌ای جز مatarکه با همسر ندارد، شاید تنها امیدش برای آینده و یگانه مرهم زخم‌های منبعث از جور زمانه در رویای زندگی با فرزند خردسال خویش خلاصه شود، اما نزدیک شدن چنین رویایی به واقعیت در گرو گذار از گردندهای صعب‌العبور قانونی است که در حقیقت سهمی نابرابر را در برخورداری از سرپرستی از فرزند برای او رقم زده است. دور کردن اجباری زنان از فرزندان نیز افزودن زخمی دیگر بر زخم‌های ملتهب آنان است. در فصل ششم غربت زنان مورد بررسی قرار گرفته‌است؛ غربتی که آنان را به وادی نامیدی و اندوه کشانده است و در آن عشق و دلدادگی ممنوع است و سرانجام آن چه را برای زن رقم زده‌اند، تنهایی و سکوت و اسارت است.

در فصل هفتم، نتایج مندرج در پژوهش حاضر مورد بررسی قرار گرفته است. سرانجام جان کلام در پایانه‌ای بی‌گرفته می‌شود که به گمان نگارنده آغازی است برای آینده. سرفصلی برای خود یا دیگری در پژوهشی دیگر، تا غم و اندوه را پایانه‌ای باشد بی‌درین.

در این تحقیق تلاش شده تا علاوه بر اشعار تحلیلی دیگری که بر عمیق‌تر شدن پژوهش مؤثر بوده، استفاده شود. به خصوص آثاری که زنان نویسنده و صاحب‌نظر تألیف کرده‌اند.

آنچه این اثر را از سایر آثاری از این دست متمایز می‌کند، شرح رنج‌ها و ناکامی‌های زنان از زبان خود آنان است، از سوی دیگر، وجود آزادمردانی که هم‌دلانه و همراهانه زنان را در این راه یاری داده‌اند و ضمن همدردی با آنان به طرح مسائل و کمک در حل مشکلاتشان پرداخته‌اند.

فصل اول

زن در اساطیر

به دنبال رهیافتی نو بوای معضلی تاریخی

اسطوره یا myth، عبارت است از داستان‌هایی که هرچند بنیان آنها بر حقیقت و تاریخ مبتنی است اما شکل ظاهری آن به افسانه شبیه است. در لابه‌لای تاریخ هر آنچه با زندگی مردم آمیختگی بیشتری داشته جزئی از اسطوره‌های آنان شده است. آن چیزی که انسان‌ها فارغ از درستی یا نادرستی، آن را باور کرده و پذیرفته‌اند که جزئی از زندگی‌شان باشد. با آنها بخندند، بگریند، شادی کنند، امیدشان را از دست ندهند، ایمانشان را تقویت کنند و بازگشت به درون، رفتاری درست را در بیرون در پیش گیرند. اسطوره‌ها نمادهای حک شده بر دیواره‌های روح و روان آدمی است که انسان پیوسته به آنها می‌نگرد و پیام‌هایش را دریافت می‌کند. کهن الگوهایی هستند ناشی از رویاها و دغدغه‌های بزرگ انسانی که در بسیاری از رویدادها رد پای آنها را می‌بینیم در جنگ‌های بیاریمان می‌آیند، در صلح‌ها حمایتمان می‌کنند و ما پیوسته حضورشان را الحساس می‌کنیم.

اسطوره‌ها تمام عناصر هستی را در بر می‌گیرند: زن، مرد، طبیعت، حیوانات و ... هر یک به گونه‌ای با اسطوره‌ها پیوند خورده‌اند و متأثر از آنها هستند. در اسطوره‌ها

زنان نقش بر جسته‌ای دارند و معمولاً سرچشمِ بسیاری از عناصر هستی آفرین هستند.

مفهوم «زن» در اسطوره

«زن» اسم است از ریشه «زی»، به معنای «زیستن»، چون ایرانیان اولیه، زن را سرچشمِ زندگی می‌دانستند.

زن در پهلوی، «زن^۱» و در اوستا «جنی^۲» و «جنی^۳» خوانده شده است. در اوستا و سنسکریت به لقب «ریته سیه بانو^۴» یا «اشه بانو» خوانده شده که به معنی «فروغ راستی و پارسایی» است.

از زمان انسان‌های نخستین تا دوران پیش از تاریخ و بعد از آن، باروری و سپس تولد نوزاد و شیردادن به منزله اعجاز و پدیده‌ای خارق العاده تلقی می‌شده است.

انسان درگیر با طبیعت، می‌دید که ماده، موجودی به گونه خود می‌زاید و او را تغذیه می‌کند، بنابراین او را منشأ و آغازگر زندگی می‌دانست و چون از دخالت مرد در به وجود آمدن فرزند آگاهی علمی امروزی نداشت، لذا تنها زن را منشأ وجود و هستی می‌دانست.

در این دوره است که تمام نمادهای دینی، مذهبی، ستایشی و پرستشی بر محور زن دور می‌زند. زهدان، اساطیری می‌شود و مادر اسطوره خداگونه و رب النوع تولید، برکت و تداوم. زن با تولد نوزاد، نیروی کمکی می‌آفریند، جمعیت را زیاد می‌کند، لذا او «ایزد بانوی نیروست».

زن با تولد فرزند، همانند زمینی است که برکت می‌دهد، تخم به بار می‌آورد، ریشه در دل آن پرورده شده و میوه از آن روییده می‌شود. او سرچشمِ شیر است، از وجودش شیر جاری است، پس الهه شیر است. الهه آب است و لذا آبهای جهان نیز از سینه مادر زمین جوشیده می‌شود. (همان: ۱)

«در مسئله آفرینش زن، در اوستا آمده است که از نطفه کیومرث با سپندارمذ بعد

1.zhan

2.jani

3.jeni

4.Rite sya-Bhanu

از چهل سال، مشی و مشیانه ریواس گونه روییدند که آن دو هم بالا و همانند بودند و معلوم نبود که کدامیک نر و کدامیک ماده است. شباهت در خلقت و هم بالا بودن آنها، پایه تساوی ارزش و احترام زن در ایران باستان است.

در اوستا بارها زنان و دختران پارسا ستوده شده‌اند و در همه جا فروهرهای زنان پاکدین در ردیف فروهرهای مردان پاکدین مورد ستایش قرار گرفته‌اند.

«فروهرهای مردان پاکدین ممالک ایران را می‌ستاییم».

«فروهرهای زنان پاکدین ممالک ایران را می‌ستاییم».

در «یشت‌ها»، هر کجا ستایشی آمده، زنان در ردیف مردان نام برده شده‌اند: «اینک ما جان وجودان و قوه دراکه و روان و خرد و فروهرهای نخستین آموزگاران کیش و نخستین شنوندگان آین مردان و زنان پاک را که سبب پیروزی راستی بوده‌اند می‌ستاییم». در دین مانی نیز «مادر حیات»، اولین مخلوق بعد از «پدر عظمت» است. آفرینش مادر حیات جهت دفاع از کشور و آفرینندگی‌ای که او در زمینه ساخت آسمان و خاک و کوه‌ها از خودنشان می‌دهد منتهای توجه و احترام به مقام زن در این کیش می‌تواند باشد». (همان: ۲) «همان گونه که ملاحظه می‌شود در اوستا اگر کیومرث مرد و سپندارمذ زن تلقی می‌شود، انسان از هردوی آنهاست. دو ریواسی که همانند بوده و مشی و مشیانه از آنها روییده‌اند نیز تأییدی بر این مدعای است».

«یکی از نکات بسیار جالب اسطوره‌های ایرانی، همتایی و برابری تعداد ایزدان و امشاسپندان زن با ایزدان و امشاسپندان مرد است. این نکته به ویژه از دید متخصصان روان‌شناسی اجتماعی حائز اهمیت است. صفات و خصوصیات معینی که بهخصوص به هر یک از این امشاسپندان و ایزدان داده شده است، حکایت از موقعیت و مقام زن و نقش بسیار شاخصی می‌کند که در اساطیر ایرانی به عهده آنان گذارده شده است. برابر بودن زن و مرد در اسطوره‌های ایرانی را می‌توان چنین تعبیر کرد که حتی در اسطوره نیز زن و مرد حقوقی مساوی و نیرویی برابر داشته‌اند». (همان: ۱۰)

«در ایران باستان، مقام زن در جامعه بسیار بالا بوده و زن در بسیاری از شئون زندگی با مرد همکاری می‌کرد. بنابر نوشته کتاب نیرنگستان پهلوی، زنان می‌توانستند

در سروden «یستا» و برگزاری مراسم دینی با مردان شرکت کنند، یا خود به تنها بی به انجام این گونه کارها بپردازند. زنان حتی می‌توانستند در اوقات معینی به پاسداری آتش مقدس بپردازند و طبق مادگان هزار دادستان به شغل و کالت و قضاوت مشغول گردند. زن در ایران باستان، حتی به مقام شاهی نیز رسیده است. در اوستا، هرجا از روان پاک و پرهیزگار سخنی به میان آمده است بلافصله چنین زنانی را نیز به یاد آورده، و به روشنان درود می‌فرستد.«

«آنچه را مرد یا زنی درست و خوب و شایسته دانست، باید از روی روش بینی به جای آورده و به دیگران نیز بیاموزد تا همه آن را به درستی انجام دهند.» (یستای ۳۵، بند ۶)
 «... هر زن و مرد باید خود راه خویش را برگزیند. بشود که به یاری خرد اهورایی در گزینش راه نیک کامروا گردد.» (یستای ۳۰، بند ۲)

در اوستا تعلیم و تربیت برای مردان و زنان واجب دانسته شده و حتی در آن تصريح شده است که دختران باید بیش از پسران به فراگرفتن علم و دانش بپردازند؛ زیرا آنان تا در منزل پدر هستند، باید به مرتب کردن و آرایش خانه پدر بپردازند و چون به منزل شوهر بروند باید به تعلیم و تربیت فرزندان نسل آینده مشغول شوند.

در کتاب بندesh، در مورد کمال و رسایی خلقت زن از روز نخست، عبارت ذیل به کار رفته است:

«آنگاه اهورامزدا روان را که پیش از پیکر آفریده بود به کالبد مشیه و مشیانه بدمید و آنان جان گرفتند، پس بدان‌ها گفت: شما پدر و مادر مردمان جهانید و من شما را پاک و رسما آفریدم، تا نیک‌اندیش و نیک‌گفتار باشید. آنگاه نخستین چیزی که در آن اندیشید این بود که: هریک از آنها باید خشنودی و دوستی دیگری را فراهم آورد.

اشوزرتشت در انتخاب همسر آینده دختر خود، سرمشق خوبی برای انسان در «گاته‌ها» به یادگار گذاشت چنانکه در «یستای ۵۳ بند ۳ آمده است.»

«... و توای پور و چیست، ای جوان‌ترین دخترم، من که پدر تو هستم از برایت جاماسب را که یاور دین مزداست، از روی راستی و منش پاک به همسری برگزیدم، اینک برو و با خرد مشورت کن، و در صورت قبول، با عشق پاک در انجام وظيفة مقدس زناشویی رفتار نما.»

و در بی همین سخن، اشوزرتشت خطاب به نوعروسان و تازه‌دامادان می‌فرماید: «اینک روی سخنم با شماست، به اندرزم گوش کنید و گفتارم را خوب به خاطر بسپارید و با غیرت در پی زندگانی پاک‌منشی برآیید. هریک از شما باید در کردار نیک و مهروزی بر دیگری پیشی جوید؛ تا این زندگانی مقدس را با خوشی و خرمی بگذراند». «در روز نخست هورمزد به زن فرمود: ای زن تو را آفریده‌ام تا مردان پارسا و پهلوان به وجود آوری و در آغوش پر مهر خود پرورش دهی، تا به یاری آنان ریشه نادرستی و ناپاکی از جهان برافتد».

در دیگر زبان‌های ملل از جمله اروپاییان، خداوند با ضمیر مذکر خوانده شده، او را چون مرد بهشمار می‌آورند. در صورتی که در اوستا، اهورامزدا هم جنبه مادری و هم جنبه پدری دارد، چنان که از شش صفات بر جسته پروردگار سه صفت اولی را که «وهومن = خرد»، «ردیبهشت= راستی» و «شهریور= نیرومندی» باشد از صفات مشخصه زنان است و زنان در واقع با «زاد و ولد خود» نسل خود را امرداد و جاودان می‌سازند. (همان: ۴۶-۴۴)

«در کتاب‌های دینی زرتشتی دستور اختیار یک همسر داده شده است، به این ترتیب که نه زن حق دارد بیش از یک شوهر داشته باشد و نه شوهر حق دارد بیش از یک زن داشته باشد». (همان جا)

بنابر سطور فوق در ایران باستان و در اوستا احترام به زن به پاس شایستگی خود زن است و بین زن و مرد در آفرینش، ایمان، تحصیل، انتخاب شغل، حکومت، همسرگزینی و حقوق تفاوتی نیست و تعدد زوجات و طلاق نیز مذموم دانسته شده است.

در اوستا، زن مظہر زایش، وفاداری، اخلاص، بردباری، کمال، بی‌عیبی، نجابت، جاودانگی، بی‌مرگی، به‌جاندیشی، فرمان‌برداری مؤمنانه، توانگری، بخشش، دانش، آگاهی، مسئول مراقبت از حیوانات، ثروت، گنج و دارایی است.

سرچشمه باروری و حیات

«طبیعی است که در بسیاری از ادیان، سرچشمه زندگی و منبع باروری را به صورت موجودی مادینه تصور کنند. در ایران ایزدبانو «اردوی سورآناهیتا» یعنی آب‌های نیرومند

و بی‌آلایش، سرچشمهٔ همه آب‌های روی زمین است. او سرچشمهٔ همه باروری‌هاست؛ نطفه را پاک می‌گرداند و رحم مادگان را تطهیر می‌کند و شیر را در پستان مادران پاک می‌سازد. او نیرومند و درخشنان، بلند بالا و زیبا، پاک و آزاده توصیف شده است. این ایزد با نو با صفات نیرومندی و خردمندی به صورت الههٔ عشق و باروری نیز درمی‌آید؛ و چون سرچشمهٔ حیات از اوست به همین جهت «مادر خدا» نیز نامیده می‌شود». (همان: ۱۱ و ۱۲)

بجاندیشی، فرمانبرداری مؤمنانه، اخلاص و برداری

«سپندارمذ» دختر اهوره‌مزداست و در طرف چپ او می‌نشیند. چون زمین زیر نظر اوست، می‌گویند که به چهار پایان چراگاه می‌بخشد، اما خصوصیت راستین او از نامش بر می‌آید که «بجاندیشی» یا «اخلاص» معنی می‌دهد. وی مظہر فرمانبرداری مؤمنانه، هم‌آهنگی مذهبی و پرستش است.».

«نامهای دیگر او اسفندارمذ، سپندارمذ، سپننته آرمیتی، به معنی اخلاص و برداری مقدس می‌باشد.

او در جهان مینوی نمودار برداری و فروتنی و صلح و سازش و در جهان مادی نگاهبان زمین است و وظیفه دارد زمین را خرم و آباد و پاک و بارور نگاه دارد». (همان: ۲۶ و ۲۷)

کمال، بی‌عیبی و نجابت

«خرداد» به معنی تمامیت، کلیت، کمال و بی‌عیبی است و مظہری است از نجات برای افراد بشر. آب را حمایت می‌کند و در این جهان، شادابی گیاهان مظہر اوست. (همان: ۳۰ و ۳۱)

جاودانگی و بی‌مرگی

«امداد»، معنی آن جاودان و بی‌مرگ است. (همان: ۳۱)

وجدان و گزینش راه هدایت

«دین» (دین)، ایزدبانویی که مظہر وجدان است و به آدمیان نیرو می‌دهد که راه اهورایی را انتخاب کنند «دین»، هم به معنی کیش و آینین و هم به معنی وجدان است. نیکی را می‌ستاید و زشتی‌ها را سرزنش می‌کند. اگر آدمی به ندای این نیروی ایزدی توجه نکند و

مرتکب گناه شود او اندوهگین می‌شود و به آسمان می‌رود». (همان: ۱۹ و ۲۰)

توانگری و بخشش

«لشی» یا اژد (اهریشونگ) ایزد بانوی است که نماد توانگری و بخشش است. (همان: ۱۹)

مراقبت از حیوانات اهلی

«گوشورون» ایزد نگاهدارنده و مینوی چهار پایان مفید و به روایتی روان گاو یکتا آفریده است. (همان: ۲۱)

نیک کنش

«زمیاد» در اوستا با صفت هوداه یعنی نیک کنش آمده است. (همان: ۲۳)

نگهبان ثروت و گنج

«پارند» زن ایزدی است نگهبان دارایی مردم... در اوستا... نگهبان گنج و ثروت. (همان: ۲۴۰)

دانش و آگاهی و فرزانگی

«چیستا»، ایزد بانوی است که نماد دانش و آگاهی و فرزانگی است. در اوستا به صورت «چیستی» و «چیستا» به معنی دانش و معرفت و در تفسیر پهلوی به معنی «فرزانگی» آمده است. (همان: ۲۰ و ۲۱)

تحریف اساطیر

با این همه مفاهیم مترقی درباره جنس مؤنث در اساطیر ایرانی، چرا فرهنگ و مذهب ما دارای نگاهی زن ستیزانه - به گونه‌ای که در سطور پیشین به آن اشاره شده - است و اگر فرهنگ اساطیری ما نگاهی مثبت به زن داشته پس ریشه این همه بدینی به زن از کجاست؟ پاسخ به این پرسش ممکن نیست مگر آن که به این درک برسیم که حقایق اولیه مطرح شده در اساطیر در ادامه راه، انحراف یافته و دچار تحریف شده است.

واژه «جهی» نمونه‌ای از این نوع تحریف در اساطیر زنان است:

«واژه جهیکا» صورت جدیدتری از واژه «جهی» است. این هر دو واژه در اوستا

به کار رفته‌اند و در زبان فارسی میانه هم به صورت «جهی» و بیشتر با شکل «جه» دیده می‌شود. این واژه به دلیل داشتن پیوند مستقیم با پنداشته‌هایی به آین کهن ایرانی باز می‌گردد و هنگام از دست رفتن حوزه‌های معنایی وابسته به آنها به فراموشی سپرده شده است و حتی زرتشتیان امروزی هم، جهیکا را در لفظ و معنای کهن آن از یاد برده‌اند. تنها واژه قدیمی را در کتاب کهنسال اوستا و در زبان باستانی آن می‌توان دید.

جهیکا آن بخش از عناصر و مؤلفه‌های معنایی خود را که به عقاید دینی قدیم باز می‌گردد، از دست داده است و در واقع تداوم مفاهیم اوستای متاخر است. جهیکا، دختر اهریمن و شیطان، نام آن فرزند مادینه سرکش و سرسخت است و اهریمن را که نماد بدی محض است، با همه صلابت و زشتی و ناخوشایندی محض و نیز تهی از هوش و قضاوت زیرکانه تند و زنده شیطان سامی است به حرکت و پویایی درمی‌آورد و پس از «مدھوش» و به اصطلاح «سترد» (stard) ماندن اهریمن / پدر، باز او را هوشیار می‌گرداند و فعالیت هراسناک و پرمصیبت و غبار نیروی شر را آغاز می‌کند. بدین ترتیب جهیکا هم دختر اهریمن و زاده نیروی شر محض است و هم مادر شر و قدرت زایش بدی اهریمنی و سرچشمۀ قدرت فعال بدی ازلی و بی‌آغاز: مرگ، پوسیدگی، زشتی، تعفن، درد، نزاری، آر و نیاز. به همین روال، هنگامی که تضاد محض دو اصل و «بن» نیکی و بدی که بنیاد پنداشته‌های فلسفی / دینی زرتشتی در عهد ساسانیان است، حدت خود را از دست می‌دهد و به بیرنگی می‌گراید یا کنار گذاشته می‌شود، جهیکا نیز ناپدید می‌گردد و از یادها می‌رود.

بدین ترتیب، جهیکای اوستایی و متعلق به عقاید زرتشتی می‌میرد، یا در اوراق کهنه کتاب‌ها و تاریکی آن پناه می‌گیرد، اما جهیکای نو آین، زنده و پویا، با نقش‌های نوآین و سنگینی هم‌چنان بر جای می‌ماند و در بازی پنداشته‌های جامعه و تضاد و تقابل مفاهیم ساخته گروه‌های گوناگون اجتماعی پایندگی می‌یابد.

با استناد به همانندی بخش‌هایی از ترجمه اوستا به زبان پهلوی، می‌توان پذیرفت که در نهایت، جهیکا پاره‌ای از وجود آدمی هم هست که آن را «دین» یا به تعبیر امروزین «وجدان» می‌گویند.

بدین ترتیب شاهد تحریف «جهی» به معنی «وくだن» به «جهی روپی»، «جهیکایی»، «آورنده فرزند از مرد بیگانه»، «جهیکای نادارنده سدِره و کُشتی پس از پانزده سالگی»، «جهیکای بی فرزند»، و نیز «جهیکای بی دشان» و نیز البته «جهیکای بسیار بدپندار و بسیار بدگفتار و بسیار بدکدار و بسیار بدآموخته» هستیم. (کتابیون مزدآپور، جهیکا کیست؟ زنان، س اول، ش ۳: ۶ و ۷)

زن در شاهنامه

در شاهنامه که از معدود نوشتارها و گفتارهای برجا مانده از فرهنگ ایران باستان است، زن دارای مقام والا بی است. «در دوران پهلوی از «سودابه» که بگذریم، هیچ پلید پتیارهای دیده نمی شود برعکس، تعداد زنان بزرگوار بسیار می باشد. زنانی که نظری آنها را از حیث دلاویزی، نه تنها در آثار دیگر فارسی، بلکه در آثار بزرگ باستانی سایر کشورها نیز نمی توانیم ببینیم.

اکثر زنان شاهنامه، نمونه بارز زن تمام عیار هستند، که در عین برخورداری از فرزانگی، بزرگ منشی و حتی دلیری، از جوهر زنانه نیز به نحو سرشاری بهره مند هستند، زنانی چون سیندخت، رودابه، تهمینه، فرنگیس، جریره، منیژه، گردآفرید، کتابیون، گردیه و شیرین، هم عشق بر می انگیزند و هم احترام، هم زیبایی بیرونی دارند و هم زیبایی درونی.

حتی زنان بیگانهای که با ایرانی‌ها پیوند برقرار می کنند، از صفات عالی انسانی برخوردارند. (به غیر از سودابه) آنها چون به ایران می بیونندند، یکباره از کشور خود می گسلند و از دل و جان، ایرانی می شوند و جانب نیکی را که جانب ایران است، می گیرند. نکته جالب توجه این است که در دوران اساطیری و پهلوانی شاهنامه، اکثر زنان نام آور، غیر ایرانی هستند. همسران پسران فریدون، یمنی هستند. سیندخت و رودابه کابلی می باشند. فرنگیس، جریره، منیژه و تهمینه و مادر سیاوش، تورانی هستند. کتابیون، زن گشتاسب، رومی است و تنها زنی که موجب بدنامی زنان شاهنامه شده، سودابه، دختر شاه هاما و اران است. زنان هم باید از «خرد» که زیاد مورد توجه شاهنامه است برخوردار باشند. عشق‌های

شاهنامه در عین برهنگی، بسیار پاک و نجیبانه است. رودابه، دختر مهراب کابلی، نادیده دلباخته زال می‌شود. تهمینه، دختر شاه سمنگان، نیز به همین شیوه، یعنی از طریق شنیده‌ها و وصفها، به رستم دل می‌بندد و هر دو اینها به طرز عجیبی، جسارت عاشقانه را با پاکدامنی می‌آمیزند.

«رودابه» با آن که می‌داند خانواده‌اش، با خانواده زال دشمن‌اند، در پروردن و بارور کردن عشق خود کمترین تردیدی به دل راه نمی‌دهد، زال را پنهانی به قصر خود می‌خواند، اما در خلوت خود با زال حرکتی نمی‌کند که مغایر با عفاف و باتومنشی باشد. پاکیش منشأ بی‌باکی اوست، چون چشمۀ روشنی است که اطمینان به آلوه نشدن خود دارد.»
(کیهان شهریاری، زن در اساطیر ایران و بین النهرین: ۵۸)

«یکی از برتری‌های رودابه، جواناندیشی اوست. رودابه بدون عشووهای زنان اندرونی، بی‌آه و نالمهای سوزناک دلدار را به مهر فرامی‌خواند و با زبانی شیرین به وی خوشامد می‌گوید. رودابه فریبند نیست چون شیرین، رعنا نیست مانند سودابه، دلربایی چون پرش‌های آب زلال است، کششی پاک و آمیخته به شرم کودکانه دارد و با «ناز» سخن می‌گوید». (خجسته کیا، سخنان سزاوار زنان در شاهنامه فردوسی: ۴۱)

«رودابه یکی از جاندارترین و رنگین‌ترین زنان شاهنامه است و هیچ زن دیگری چنین درازمدت در داستان‌ها زنده نمی‌ماند. انگاره رودابه در یادها دخترکی است زیبا با گیسوان بلند سیاه آکنده از گل‌های خوش‌بوی بهاری، در تب و تاب عشق. اما رودابه سال‌خورده به همین پایه گیرا و دوست‌داشتني است، متنها در جلوهای دیگر». (همان: ۳۳)

««تهمینه» حتی از رودابه هم جسورتر است. این بی‌باکی، نظیرش در هیچ زن نامداری دیده نمی‌شود و چنان با بی‌گناهی همراه است که کمترین شاییه هرزگی بر جای نمی‌ماند. حتی همین واقعه او را در ردیف پارساترین و محروم‌ترین زنان جهان قرار می‌دهد. زیرا تهمینه با همه زیبایی و آراستگی و مقام شاهزادگی که دارد، در زندگی خود بیش از یک مرد را نمی‌بیند و آن هم فقط برای یک شب. تهمینه، همه شادی و تمنای خود را در یک هدف می‌گنجاند، و آن داشتن فرزندی از رستم است.»

(کیهان شهریاری، زن در اساطیر ایران و بین النهرین: ۵۸)

زن شاهنامه باید از «خرد» که مورد توجه شاهنامه است برخوردار باشند. سیندخت نماد زن خردمند در شاهنامه است.

سیندخت نماینده جامعه‌ای است که در آن زن نه فقط فرودست و بندۀ مرد نیست که گاه سر و گردنی از مردان بالاتر است. پیداست که چنین زنی پرورده جامعه و عصر پهلوانی است نه محیط ساسانی.

سیندخت بر خلاف رودابه در داستان‌های پهلوانی ماندگار نیست، اما در داستان زال و رودابه چنان درخششی دارد و چنان نیرومند به نمایش درمی‌آید که در رده خردمندترین و دلیرترین زنان در داستان سرایی ایران، مقامی ارجمند دارد». (خجسته کیا، سخنان سزاوار زنان در شاهنامه فردوسی: ۵۷)

«زنان شاهنامه، زمانی خوب شناسانده می‌شوند که با آزمایشی بزرگ روپرتو گردند. در چنین وضعیتی است که حساسیت و عاطفه و شخصیت آنان آشکار می‌شود. «تهمنینه» بعد از مرگ پسرش سهراب، بیش از یک سال زندگی نمی‌کند. «جریره» نیز بعد از مرگ پسرش، فرود، بر نعش او خود را با خنجر می‌کشد». (کیهان شهریاری، زن در اساطیر ایران و بین النهرین: ۵۹)

«یگانه شخصیت بلندپایه‌ای که در شاهنامه پهلوانی دست به خودکشی می‌زند، جریره است. همراه جریره شصت پرستنده نیز از باروی دژ خود را به زیر می‌افکنند. این خودکشی دسته‌جمعی بی‌گمان نمودار آین سوگواری کهنه است که در داستان پهلوانی بر جای مانده است». (خجسته کیا، سخنان سزاوار زنان در شاهنامه فردوسی: ۱۱۵)

«رودابه بعد از مرگ رستم، مدتی دیوانه می‌شود و سپس حالت ترک و تسلیم، پیش می‌گیرد. همین طور کتابون بعد از مرگ اسفندیار و شیرین بعد از مرگ خسرو، حالتی این گونه دارند. حتی شیرین بعد از مرگ خسرو زندگی را از خود می‌گیرد». (کیهان شهریاری، زن در اساطیر ایران و بین النهرین: ۵۹)

«فرنگیس» دختر افراسیاب، یکی از رنج‌کشیده‌ترین زنان ادبیات ما است، «فرنگیس بانویی است پاک‌دین که در روزهای دشوار زندگی به پروردگار پناه می‌برد، او به راز نهانی چرخ راه ندارد، هیچ اثری از کشف و شهود در فرنگیس نیست، این سیاوش است

که از راز گردون آگاهی دارد و همسرش را از آینده باخبر می‌سازد.

سیاوش در آخرین لحظات زندگی به فرنگیس وصیت می‌کند و بار امانتی را به همسر جوانش می‌سپارد؛ باری گران بر عهده زنی جوان و تنها. شخصیت پرمایه فرنگیس در واقع پس از شنیدن وصیت شوهر به کمال جلوه‌گر می‌شود، در آخرین شب زندگی سیاوش، فرنگیسی ظهور می‌کند فرزانه و بس رازدار. فرنگیس دارای فضایل بسیار است از جمله وفاداری استوار.

فرنگیس نمونه کامل رازداری است که در سال‌های دشوار پس از کشته شدن سیاوش لب از لب نمی‌گشاید و راز وصیت سیاوش را بر هیچ کس فاش نمی‌سازد. او با پسرش، کیخسرو، سال‌ها، دربهدر می‌شود، سپس با وی به ایران فرار می‌کند. سال‌های سال شاهد لشگرکشی ایرانیان به کشور پدرش است و سرانجام همه خانواده پدرش کشته یا آواره می‌شوند. اما در تمام این مدت به خاطره خوش شوهر وفادار می‌ماند.» (خجسته کیا، سخنان سزاوار زنان در شاهنامه فردوسی؛ ۱۰۱ و ۱۰۲)

زنان شاهنامه، سعادت خویش را در سعادت مردان خویش می‌دانند. در عین پارسایی و بی‌ادعایی، بسیاری از آنها، همراه با شوهران و فرزندان خود، مردانه در راهی گام بر می‌دارند، که باید به پیروزی نیکی بر بدی منتهی شود.

زن در شاهنامه همانند دیگر مظاہر انسانی آن کتاب، والاپی و کمال دارد و تصویر شخصیت او تحت الشعاع امیال و افراد داستانی است و حال آن که در داستان‌های دیگر، مخصوصاً در منظومه‌های عاشقانه، که شاعران چیره‌دست نوشته‌اند، تصویر زن غالباً به تبع داستان ترسیم شده است.

در شاهنامه، انسان چهره زن را جز به شرمگنی و حیا، دل او را جز به مهر و صفا، اندیشه او را جز به ژرفی و دورنگری، و کار او را جز به راستی، و روش او را جز به متنانت و بردباری نمی‌بیند. زن نژاده ایرانی در تمام شاهنامه یک تصویر بیشتر ندارد و صفات او نیز متعالی است، منتهی احتمالاً با شدت و ضعف در افراد، همیشه زیبایست و کمال خلقت می‌باشد و خویشن‌دار و خردمند و پارسا است و با پاکی سرشه است. با نگاهی به اوستا می‌بینیم که زن در ایران باستان و در اساطیر مقام شامخی

دارد. اما «به تدریج که قدم به مرحله تاریخی می‌گذاریم، از شکوه و عظمت مقام زن کاسته می‌شود به‌گونه‌ای که زن به عنوان زیبارویی در پشت پرده‌های حرم‌سراها جا می‌گیرد و در مواردی نیز از زن برای مقاصد سیاسی خود استفاده می‌کنند و وجه المصالحه قرار می‌گیرد و در حقیقت از قفسی طلایی به قفس طلایی دیگری منتقل می‌شود و به علاقه و خواست آنان توجهی نمی‌شود. آنان را به عنوان دستاویز جنگ و صلح، مجازات، کودتا، انتقام کشی، ایجاد دوستی و مودت قرار می‌داده‌اند.

امروزه، ضرورت بازگشت ما به دوران قبل از تحریف اساطیر احساس می‌شود، زمانی که انسان با حقیقت زندگی می‌کرد و تحریف حقیقت را فرانگرفته بود، حقایق همان گونه بود که در نگاره‌ها نقش گرفته و دیواره غارها را مزین کرده و روابط انسانی را شکل داده و در مغز و روان آدمیان جاری بود. به میزانی که دلیستگی به قدرت، ثروت مایملک و دارایی بیشتر می‌شود، حس سلطه بر آدمی چیره می‌گردد، تحریف حقایق آغاز می‌گردد و اسطوره‌ها از دگردیسی برخوردار می‌شوند.

«آنچه در مکتب روانشناسی یونگ توجه ما را به سوی خود جلب کرده است، گرایش نهانی انسان معاصر به «کهن الگوهاست». این مکتب با زبان علمی یادآور شده که هر نوع تقضی و الوهیت منهای عنصر زنانه قادر نیست انسان را به سرچشمه زلال رضایت و خرسندي برساند. انسان امروز در محاصره مفاهیم و پدیده‌های مقدسی که یکسره مردانه است، تبدیل به موجودی نامتعادل، خشن و نامهربان شده است. او زیر نفوذ و سیطره مذاهبان و باورهای مبتنی بر پسران خدا که قدرت مطلقه خود را برابر او اعمال می‌کنند، مبتلا به انواع روان نزندی‌های فردی و اجتماعی می‌باشد. دوری از الطاف بزرگ مادر اولیه سبب شده تا بخشش زنانه از وجود انسان فقط در نهان خانه ناخودآگاه متجلی شود و بر رفتار و حالات او در عرصه ظهور رؤیاها یا در قلمرو هنر و ادبیات تأثیر بگذارد».^(شهلا لاهیجی و مهرانگیز کار، شناخت هویت زن ایرانی در گستردۀ پیش از تاریخ و تاریخ: ۹۳ و ۹۴)

سخنگویان مکتب یونگ را عقیده بر آن است که ملت‌ها برای درک و فهم روح اساطیر خود باید بکوشند (به آن اندازه که) چندان که اساطیر قابل فهم شده و زمینه فرهنگی به منظور تحقق تحولات مثبت اجتماعی فراهم گردد. اینان یونان باستان را مثال آورده و گفته‌اند:

«قرن‌ها پیش در سرزمینی که ما اکنون یونان باستان می‌نامیم، رشد فکری مردم به درجه‌ای رسید که توانستند حدس بزنند داستان‌های خدایان چیزی جز سنت‌های کهن‌ه و مبالغه‌آمیز شاهان یا سرداران قدیم نبوده‌اند. مردم به تدریج معتقد شدند که اسطوره چنان غیرمتتحمل است که نمی‌تواند بدان صورت که گفته شده حقیقت داشته باشد. از این رو کوشیدند تا آن را به صورتی قابل فهم درآورند.»

حال که چنین است، چرا ما نکوشیم تا به اساطیر سرزمین خود از دیدگاه روان‌شناسی تحلیلی بنگریم؟ «در سرزمین ما بنا به مدارک باستان‌شناسی و مفاهیم اساطیری، پرستش اصل مادینه هستی و بزرگ مادر اولیه، سابقه کهن دارد و حتی در دوران پرستش خدایان متعدد، باز هم جنس مؤنث در سلسله مراتب خدایان، صاحب مقام‌های والا بوده است. مکتب یونگ و نتایجی که این مکتب در زمینه حضور اصل مادینه هستی در ناخودآگاه انسان امروزی کسب کرده باید مورد بررسی قرار گیرد. اسطوره بزرگ مادر اولیه از جمله اساطیری است که باید آن را برابی جامعه قابل فهم کرد. زیرا با قدیمی‌ترین نظام اجتماعی رابطه دارد که نژاد آریا در برخورد با آن، طرح فرهنگ کهن و گسترده خود را پایه‌گذاری کرده است.

بی‌گمان در سرزمینی که روزگاری جولانگاه بزرگ مادر اولیه بوده است، روان‌نژندی‌های فردی و اجتماعی در همان مسیری که مکتب یونگ در مغرب زمین تحلیل کرده قابل تشخیص است. روان‌نژندی‌هایی که بر پایه آن انسان امروزی دارد درد هجران روان زنانه و فقدان زنانگی را در بارگاه مقدس نیروهای ماوراء الطبیعه بروز می‌دهد.

تمام مذهبی که در سرزمین ما ریشه دوایده‌اند، آیین‌ها و مفاهیمی بر خود افزوده‌اند تا بتوانند خلاً ناشی از فقدان بزرگ مادر اولیه یا عنصر تأثیث را در مقدسات مورد تبلیغ خود جبران کنند. زرتشت در ترکیب فرشتگان دست به یک اقدام جبرانی زده و مذهب شیعه نیز که با خلق و خوی ما انطباق داده شده، این کوشش و اقدام جبرانی را همواره مدنظر داشته است.» (شهلا لاهیجی و مهرانگیز کار، شناخت هویت زن ایرانی در گسترده‌پیش از تاریخ و تاریخ: ۶۷)

راه برونو رفت ما از مسائل کنونی، بازگشت به مفاهیم نخستین موجود در حقایق اساطیری نخستین آدمی است. ادبیات و هنر نقش بسزایی در باز تولید حقایق نخستین با زبان امروزین دارند.